

تحلیل تماتیک تجربه زیسته زنان از فرسایش هویت فردی پس از ازدواج

مشخصات نویسندگان:



تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است.
 انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی CC BY-NC 4.0 صورت گرفته است.

۱. مریم شمس: گروه مشاوره خانواده، دانشگاه یزد، یزد، ایران
 ۲. کیوان رستمی‌مهر*: گروه مشاوره خانواده، دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان، ایران

*پست الکترونیکی نویسنده مسئول: k.rostamimehr@yahoo.com

شبهه استناددهی: شمس، مریم، و رستمی‌مهر، کیوان. (۱۴۰۵). تحلیل تماتیک تجربه زیسته زنان از فرسایش هویت فردی پس از ازدواج. *سنجش، ارزیابی و مداخلات زوج‌درمانی*, ۳(۱)، ۱-۱۲.

چکیده

هدف پژوهش حاضر تبیین تجربه زیسته زنان متأهل از فرسایش هویت فردی پس از ازدواج و شناسایی الگوهای روانی، ارتباطی و فرهنگی مؤثر در این تجربه بود. این پژوهش با رویکرد کیفی و روش تحلیل تماتیک انجام شد. مشارکت‌کنندگان شامل ۱۸ زن متأهل ساکن شهر تهران بودند که به روش نمونه‌گیری هدفمند و رعایت معیارهای ورود شامل حداقل سه سال سابقه ازدواج، تجربه احساس کاهش فردیت پس از ازدواج، توانایی بیان تجربه زیسته و رضایت آگاهانه انتخاب شدند. داده‌ها فقط از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق گردآوری شد و فرایند نمونه‌گیری تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت. مدت مصاحبه‌ها بین ۴۵ تا ۷۵ دقیقه بود. همه مصاحبه‌ها ضبط، واژه‌به‌واژه پیاده‌سازی و در نرم‌افزار NVivo کدگذاری شدند. تحلیل داده‌ها بر اساس مراحل شش‌گانه Braun و Clarke انجام گرفت و برای افزایش اعتبارپذیری، از بازبینی مشارکت‌کنندگان، بازبینی همتای پژوهشی، درگیری طولانی با داده‌ها و ثبت مسیر تصمیم‌گیری تحلیلی استفاده شد. تحلیل داده‌ها به استخراج ۱۲۷ کد اولیه، ۱۸ زیرمضمون و پنج مضمون اصلی منجر شد: «حل‌شدن تدریجی خود در نقش همسری»، «تعلیق خواسته‌ها و آرزوهای شخصی»، «نظارت هنجاری خانواده و فرهنگ بر زن متأهل»، «کاهش عاملیت در تصمیم‌گیری‌های فردی و زناشویی» و «تلاش برای بازیابی خود گمشده». مشارکت‌کنندگان فرسایش هویت را نه به‌عنوان یک رخداد ناگهانی، بلکه به‌مثابه فرایندی تدریجی توصیف کردند که از طریق اولویت‌یافتن دائمی نقش همسری، فشار برای سازگاری، محدودشدن روابط اجتماعی، حذف برنامه‌های فردی و احساس نادیده‌گرفته‌شدن صدای شخصی شکل می‌گیرد. نتایج نشان داد فرسایش هویت فردی پس از ازدواج محصول تعامل میان انتظارات نقش جنسیتی، الگوهای نابرابر قدرت، بار عاطفی و ذهنی رابطه و ضعف گفت‌وگوی زوجی درباره مرزهای فردیت است. بنابراین، مداخلات زوج‌درمانی باید علاوه بر تعارضات آشکار، به بازسازی عاملیت، مرزبندی سالم، مذاکره نقش‌ها و تقویت هویت فردی زنان در بستر رابطه زناشویی توجه کنند.

واژگان کلیدی: فرسایش هویت، زنان متأهل، ازدواج، تحلیل تماتیک، تجربه زیسته، فردیت، نقش جنسیتی.

Thematic Analysis of Women's Lived Experience of Individual Identity Erosion After Marriage



© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the [CC BY-NC 4.0](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/) License.

Authors' Information:

1. Maryam Shams: Department of Family Counseling, University of Yazd, Yazd, Iran
2. Keyvan Rostami-Mehr*: Department of Family Counseling, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran

Corresponding author's email: k.rostamimehr@yahoo.com

How to cite: Shams, M., & Rostami-Mehr, K. (2026). Thematic Analysis of Women's Lived Experience of Individual Identity Erosion After Marriage. *Couple Therapy Assessment, Evaluation, and Intervention*, 3(1), 1-12.

Abstract

This study aimed to explain married women's lived experience of individual identity erosion after marriage and to identify the psychological, relational, and sociocultural patterns involved in this experience. This qualitative study was conducted using thematic analysis. The participants were 18 married women living in Tehran, Iran, selected through purposive sampling. Inclusion criteria included at least three years of marital experience, self-reported experience of diminished individuality after marriage, willingness to participate, and the ability to articulate personal marital experiences. Data were collected exclusively through in-depth semi-structured interviews, and recruitment continued until theoretical saturation was achieved. Interviews lasted between 45 and 75 minutes, were audio-recorded with participants' consent, transcribed verbatim, and coded using NVivo software. Data analysis followed Braun and Clarke's six-phase thematic analysis framework. Credibility and trustworthiness were enhanced through member checking, peer debriefing, prolonged engagement with the data, reflexive memo-writing, and maintaining an audit trail. Data analysis generated 127 initial codes, 18 subthemes, and five main themes: "gradual dissolution of the self into the wife role," "suspension of personal desires and aspirations," "normative surveillance of the married woman by family and culture," "reduced agency in individual and marital decision-making," and "attempts to reclaim the lost self." Participants described identity erosion not as a sudden psychological event, but as a gradual process shaped by constant prioritization of the wife role, pressure to adapt, restricted social relations, abandonment of personal plans, and the repeated experience of not being heard within marriage. The findings indicate that women's identity erosion after marriage is produced through the interaction of gendered role expectations, unequal relational power, emotional and mental labor, and insufficient couple dialogue about individuality and boundaries. Couple therapy and marital counseling should therefore address not only overt conflict, but also agency reconstruction, healthy boundaries, role negotiation, and the preservation of women's personal identity within marital life.

Keywords: *identity erosion, married women, marriage, thematic analysis, lived experience, individuality, gender roles.*

ازدواج در بسیاری از نظام‌های فرهنگی، خانوادگی و دینی نه تنها به عنوان یک پیوند عاطفی و حقوقی، بلکه به مثابه نقطه عطفی در سازمان‌یابی هویت فردی و اجتماعی تلقی می‌شود. ورود به زندگی زناشویی معمولاً با تغییراتی در نقش‌ها، مسئولیت‌ها، روابط خانوادگی، الگوهای تصمیم‌گیری، مرزهای شخصی و تعریف فرد از «خود» همراه است. با این حال، این تغییرات همیشه به شکل رشد، بلوغ یا تعمیق رابطه تجربه نمی‌شوند؛ در برخی موارد، به‌ویژه برای زنان، ازدواج می‌تواند به فرایندی تدریجی از کم‌رنگ شدن فردیت، کاهش عاملیت، محدود شدن انتخاب‌های شخصی و ادغام نامتوازن در نقش همسری تبدیل شود. در چنین وضعیتی، زن احساس می‌کند که «همسر بودن» به جای آنکه بخشی از هویت او باشد، به هویت غالب و گاه انحصاری او بدل شده و سایر ابعاد خود، از جمله علایق فردی، مسیر شغلی، روابط دوستانه، بدن‌مندی، سبک زندگی، آرزوهای شخصی و حتی شیوه بیان احساسات، به حاشیه رانده شده‌اند.

در ادبیات روان‌شناسی رشد، هویت به احساس نسبتاً پایدار فرد از تداوم، یگانگی و معناداری خویشتن در گذر زمان اشاره دارد (Erikson). هویت را یکی از سازه‌های بنیادین رشد روانی-اجتماعی می‌داند که از طریق تعامل میان تجربه‌های درونی و انتظارات اجتماعی شکل می‌گیرد (Erikson, 1968). از این منظر، هویت نه امری کاملاً درون‌روانی و نه صرفاً محصول فشارهای اجتماعی است، بلکه در مرز میان خودآگاهی فردی و بازشناسی اجتماعی ساخته می‌شود. در ادامه این سنت نظری، Marcia نیز بر اهمیت تعهد، جست‌وجو و انتخاب در شکل‌گیری وضعیت‌های هویتی تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که هویت سالم مستلزم امکان انتخاب فعالانه، نه صرفاً پذیرش منفعلانه نقش‌های تحمیل شده است (Marcia, 1966). بر همین اساس، هرگاه ازدواج به جای گسترش ظرفیت‌های انتخاب، موجب تعلیق تصمیم‌گیری، خاموشی خواسته‌ها و کاهش امکان تجربه خودمختاری شود، می‌توان از نوعی فرسایش هویت فردی سخن گفت.

فرسایش هویت فردی پس از ازدواج با از دست دادن کامل هویت تفاوت دارد. در این تجربه، فرد همچنان خود را می‌شناسد و ممکن است از گذشته، علایق، توانایی‌ها و آرزوهایش آگاه باشد، اما احساس می‌کند این بخش‌ها دیگر مجالی برای ظهور ندارند یا در نظم زناشویی موجود مشروعیت کافی پیدا نمی‌کنند. چنین تجربه‌ای اغلب به شکل جملاتی مانند «دیگر خودم نیستم»، «همه چیزم شده زندگی مشترک»، «نمی‌دانم چه می‌خواهم»، یا «قبل از ازدواج آدم دیگری بودم» بیان می‌شود. این عبارات نشان می‌دهند که مسئله صرفاً نارضایتی زناشویی نیست، بلکه نوعی گسست در پیوستگی روایت فرد از خویشتن رخ داده است (McAdams). در نظریه روایی هویت، هویت را داستانی درونی شده می‌داند که فرد برای ایجاد وحدت و هدفمندی در زندگی خود می‌سازد (McAdams, 2001). از این منظر، زنانی که پس از ازدواج احساس فرسایش هویت می‌کنند، ممکن است در بازنویسی روایت زندگی خود با شکاف میان «خود پیش از ازدواج» و «خود پس از ازدواج» روبه‌رو شوند.

پژوهش‌های مربوط به هویت زوجی نشان می‌دهند که ورود به رابطه پایدار می‌تواند از «من» به «ما» حرکت کند. این حرکت در شرایط سالم، به معنای حذف فردیت نیست، بلکه به معنای شکل‌گیری سطحی جدید از تعلق، همکاری و معنای مشترک است (Soulsby و Bennett).

مطالعه کیفی خود درباره هویت در ازدواج و هم‌باشی نشان دادند که مشارکت‌کنندگان نوعی گذار از «من» به «ما» را تجربه می‌کنند؛ این گذار می‌تواند زمینه رشد شخصی و اجتماعی را فراهم کند، اما در ازدواج، به‌ویژه هنگامی که نقش‌ها به‌صورت سخت و هنجاری تعریف شوند، ممکن است با نوعی شخص‌زدایی یا کاهش هویت خصوصی همراه شود. (Soulsby & Bennett, 2017) این یافته برای پژوهش حاضر اهمیت زیادی دارد، زیرا نشان می‌دهد مسئله اصلی نه شکل‌گیری هویت زوجی، بلکه نامتوازن شدن نسبت میان «من» و «ما» است؛ جایی که «ما» به قیمت حذف «من» ساخته می‌شود.

در بافت ایرانی، ازدواج همچنان بار معنایی، خانوادگی و فرهنگی گسترده‌ای دارد و برای بسیاری از زنان، ورود به زندگی زناشویی با مجموعه‌ای از انتظارات آشکار و پنهان همراه است. این انتظارات ممکن است شامل اولویت‌دادن به نیازهای همسر، سازگاری با خانواده همسر، مدیریت عاطفی رابطه، حفظ ظاهر مطلوب زندگی مشترک، کاهش استقلال رفت‌وآمد، محدودسازی برخی روابط دوستانه، و بازتعریف مسیر شغلی یا تحصیلی بر اساس مصالح خانواده باشد. مطالعه Mirkazem و همکاران درباره الگوهای هویت زوجی زنان تهرانی نشان داد که هویت زوجی در فرهنگ ایرانی وابسته به نوع همکاری، فضای ارتباطی، فضای حمایتی-هیجانی، تقسیم قدرت و پیامدهای رابطه است و الگوهای مانند هویت مشارکتی، خودفداگرانه، تسلی‌بخش خودخواهانه و تحول‌نیافته قابل شناسایی‌اند. (Mirkazem et al., 2024) این یافته نشان می‌دهد که تجربه هویت در ازدواج برای زنان ایرانی صرفاً یک مسئله فردی نیست، بلکه در بستر الگوهای قدرت، حمایت و تعامل زوجی فهمیده می‌شود. یکی از سازه‌های مهم در فهم فرسایش هویت فردی، نقش‌های جنسیتی است. نقش جنسیتی مجموعه‌ای از انتظارات فرهنگی درباره رفتار، مسئولیت، عاطفه‌ورزی، تصمیم‌گیری و حدود استقلال زنان و مردان است. در روابط زناشویی، این انتظارات می‌توانند تعیین کنند که چه کسی مسئول آرام‌سازی فضای هیجانی رابطه باشد، چه کسی از خواسته‌های خود بگذرد، چه کسی برنامه‌های شغلی‌اش را منعطف کند و چه کسی حق بیشتری در تصمیم‌گیری‌های کلان داشته باشد. در یک مطالعه ایرانی، Saeedi نشان داد نگرش نسبت به نقش‌های جنسیتی و سبک‌های هویت با رضایت زناشویی رابطه معنادار دارند و نگرش‌های برابرطلبانه با رضایت زناشویی بالاتر همراه‌اند، در حالی که نقش‌های سنتی می‌توانند با کاهش رضایت ارتباط داشته باشند. (Saeedi, 2024) این مسئله برای پژوهش حاضر مهم است، زیرا فرسایش هویت فردی زنان اغلب در قالب «سازگاری طبیعی زنانه» پنهان می‌شود و تا زمانی که به نارضایتی آشکار، افسردگی، تعارض یا بحران زناشویی منجر نشود، جدی گرفته نمی‌شود.

در کنار نقش‌های جنسیتی، مفهوم خودمختاری رابطه‌ای نیز برای تحلیل این موضوع اهمیت دارد. نظریه خودمختاری در روابط عاشقانه نشان می‌دهد که رابطه سالم زمانی شکل می‌گیرد که فرد حضور در رابطه را به‌عنوان انتخابی درونی‌شده و همخوان با خود واقعی تجربه کند، نه به‌عنوان پیامد اجبار، ترس، فشار خانوادگی یا نیاز به اثبات ارزشمندی Hadden. و همکاران رابطه‌مندی خودمختار را حالتی می‌دانند که فرد رابطه را با خود اصیل خود یکپارچه کرده و از سر میل واقعی، نه فشار بیرونی، در آن مشارکت می‌کند. (Hadden et al., 2015) بنابراین، وقتی زن احساس می‌کند برای حفظ ازدواج باید خواسته‌هایش را پنهان کند، مرزهایش را نادیده بگیرد یا نسخه‌ای پذیرفتنی‌تر از خود ارائه دهد، رابطه ممکن است از نظر بیرونی پایدار، اما از نظر هویتی فرساینده باشد.

پژوهش‌های جدیدتر درباره پیوند میان خودمختاری و تعلق نشان می‌دهند که این دو مفهوم لزوماً متضاد نیستند Kluwer و همکاران نشان داده‌اند که برآورده شدن همزمان نیاز به ارتباط و نیاز به خودمختاری در روابط نزدیک می‌تواند رفتارهای نگهدارنده رابطه را تقویت کند (Kluwer et al., 2020). بنابراین، مسئله زنان در ازدواج نه «زیادی مستقل بودن» و نه «کم‌تعهد بودن»، بلکه فقدان فضایی است که در آن بتوانند هم متعلق باشند و هم خودشان باقی بمانند. این نگاه، دوگانه رایج میان فردیت و تعهد زناشویی را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد که رابطه سالم نیازمند مرزبندی پویا میان نزدیکی و تمایز است.

بعد دیگر فرسایش هویت، بار ذهنی و عاطفی نامرئی است. بسیاری از زنان پس از ازدواج نه فقط مسئول انجام کارهای قابل مشاهده خانه، بلکه مسئول برنامه‌ریزی، یادآوری، هماهنگی، پیش‌بینی نیازها، مدیریت هیجانات، آرام‌سازی تعارض‌ها و حفظ پیوندهای خانوادگی می‌شوند. مرور نظام‌مند Reich-Stiebert و همکاران نشان می‌دهد که کار ذهنی خانگی و مراقبتی، یعنی برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی شناختی امور خانواده، عمدتاً بر دوش زنان قرار می‌گیرد و این امر یکی از ابعاد نابرابر کار خانگی است (Reich-Stiebert et al., 2023). همچنین Curran و همکاران با بررسی کار هیجانی در روابط صمیمی نشان داده‌اند که تنظیم و مدیریت هیجان در رابطه یکی از ابعاد مهم کیفیت رابطه است (Curran et al., 2015). همچنین، زن به مدیر نامرئی خانه، رابطه و احساسات همسر تبدیل می‌شود، ممکن است انرژی روانی لازم برای پیگیری هویت شخصی خود را از دست بدهد.

در مطالعات ایرانی مرتبط با هویت زوجی، شکاف‌های هویتی در روابط آشفته نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند Delshad و همکاران در مطالعه کیفی خود درباره شکاف هویت زوجی در زنان متأهل آشفته نشان دادند که عواملی مانند شکست ارتباطی، فقدان درک همدلانه، فردگرایی نامتوازن، نپذیرفتن یکدیگر، احساس ناایمنی، نارضایتی فراگیر و ازدواج بدون تعهد می‌توانند در ایجاد شکاف هویت زوجی نقش داشته باشند (Delshad et al., 2023). اگرچه تمرکز آن مطالعه بر هویت زوجی و روابط آشفته بود، یافته‌های آن با موضوع فرسایش هویت فردی پیوند دارد، زیرا نشان می‌دهد که اختلال در فهم مشترک از رابطه می‌تواند احساس جدایی، ناامنی و کاهش تعلق را افزایش دهد.

با وجود اهمیت این موضوع، بخش قابل توجهی از پژوهش‌های زناشویی بیشتر بر رضایت زناشویی، تعارض، صمیمیت، طلاق، خیانت یا کیفیت ارتباط تمرکز کرده‌اند و تجربه درونی زنان از فرسایش هویت فردی پس از ازدواج کمتر به صورت مستقل و کیفی بررسی شده است. در حالی که فرسایش هویت می‌تواند پیش از بروز بحران‌های آشکار زناشویی رخ دهد و حتی در ازدواج‌هایی که از بیرون «موفق» تلقی می‌شوند، حضور داشته باشد. زن ممکن است تعارض جدی، خشونت آشکار یا قصد طلاق نداشته باشد، اما در سطح درونی احساس کند زندگی مشترک او را از مسیر شخصی‌اش دور کرده است. از این رو، تحلیل تماتیک تجربه زیسته زنان می‌تواند به آشکارسازی لایه‌هایی از زندگی زناشویی کمک کند که در پرسشنامه‌های کمی یا شاخص‌های رایج رضایت زناشویی کمتر دیده می‌شوند.

بر این اساس، پژوهش حاضر با تمرکز بر زنان متأهل شهر تهران تلاش می‌کند تجربه زیسته آنان از فرسایش هویت فردی پس از ازدواج را با رویکرد تحلیل تماتیک تبیین کند و نشان دهد این فرایند از طریق چه مضامین روانی، ارتباطی و فرهنگی شکل می‌گیرد. هدف این مطالعه، تحلیل تماتیک تجربه زیسته زنان از فرسایش هویت فردی پس از ازدواج و شناسایی مضامین اصلی این تجربه در بستر زندگی زناشویی بود.

روش‌شناسی

طرح پژوهش و مشارکت‌کنندگان: پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش تحلیل تماتیک انجام شد. انتخاب رویکرد کیفی از آن جهت مناسب بود که هدف مطالعه، سنجش میزان فرسایش هویت یا آزمون رابطه میان متغیرها نبود، بلکه فهم عمیق تجربه زیسته زنان از تغییرات هویتی پس از ازدواج مدنظر قرار داشت. جامعه پژوهش شامل زنان متأهل ساکن شهر تهران بود که تجربه ذهنی کاهش فردیت، کمرنگ شدن خواسته‌های شخصی یا احساس فاصله گرفتن از «خود پیش از ازدواج» را گزارش می‌کردند. مشارکت‌کنندگان با نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند و نمونه‌گیری تا اشباع نظری ادامه یافت؛ به این معنا که پس از مصاحبه شانزدهم، مضمون جدیدی در داده‌ها پدیدار نشد و برای اطمینان از پایداری مضامین، دو مصاحبه دیگر نیز انجام گرفت. در نهایت، ۱۸ زن متأهل در پژوهش شرکت کردند. معیارهای ورود شامل زن بودن، سکونت در تهران، حداقل سه سال سابقه ازدواج، تمایل به مشارکت، توانایی بیان تجربه‌های شخصی، و گزارش تجربه فرسایش هویت فردی پس از ازدواج بود. معیارهای خروج شامل ناتوانی در ادامه مصاحبه به دلیل آشفتگی شدید، عدم رضایت برای ضبط صدا، یا انصراف در هر مرحله از پژوهش بود.

گردآوری داده‌ها: داده‌ها فقط از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق گردآوری شد. مصاحبه‌ها در محیطی آرام، محرمانه و با توافق مشارکت‌کنندگان انجام گرفت. در ابتدای هر مصاحبه، هدف پژوهش توضیح داده شد و درباره محرمانگی اطلاعات، امکان انصراف، ناشناس‌سازی داده‌ها و نحوه استفاده پژوهشی از مصاحبه‌ها توضیحات لازم ارائه شد. پرسش‌های مصاحبه با محوریت تجربه زیسته زنان طراحی شدند؛ از جمله: «پس از ازدواج چه تغییراتی در احساس شما نسبت به خودتان ایجاد شد؟»، «آیا احساس کرده‌اید برخی خواسته‌ها یا جنبه‌های شخصیتتان پس از ازدواج کمرنگ شده‌اند؟»، «در چه موقعیت‌هایی بیشتر احساس می‌کنید خودتان نیستید؟»، «نقش همسر، خانواده همسر یا انتظارات فرهنگی در این تجربه چه بوده است؟» و «برای حفظ یا بازسازی هویت فردی خود چه تلاش‌هایی کرده‌اید؟». پرسش‌های پیگیر نیز برای روشن‌سازی تجربه‌ها، مثال‌ها و معانی شخصی استفاده شد. مدت مصاحبه‌ها بین ۴۵ تا ۷۵ دقیقه بود و همه مصاحبه‌ها با رضایت مشارکت‌کنندگان ضبط و سپس واژه‌به‌واژه پیاده‌سازی شد.

تحلیل داده‌ها: تحلیل داده‌ها بر اساس الگوی شش مرحله‌ای Braun و Clarke انجام شد؛ این مراحل شامل آشنایی با داده‌ها، تولید کدهای اولیه، جست‌وجوی مضامین، بازبینی مضامین، تعریف و نام‌گذاری مضامین و تدوین گزارش نهایی است (Braun & Clarke, 2006). برای مدیریت و سازمان‌دهی داده‌ها از نرم‌افزار NVivo استفاده شد. ابتدا متن همه مصاحبه‌ها چندین بار خوانده شد و یادداشت‌های تحلیلی اولیه ثبت گردید. سپس واحدهای معنایی مرتبط با تجربه فرسایش هویت شناسایی و کدگذاری شدند. کدهای مشابه در قالب زیرمضمون‌ها گروه‌بندی شدند و سپس مضامین اصلی با توجه به انسجام درونی و تمایز بیرونی بازبینی گردیدند. تحلیل به صورت رفت‌وبرگشتی انجام شد؛ یعنی پژوهشگر بارها میان متن مصاحبه‌ها، کدها و مضامین حرکت کرد تا ساختار نهایی یافته‌ها به‌طور دقیق با داده‌ها همخوان شود. برای افزایش اعتبارپذیری و اعتمادپذیری یافته‌ها از بازبینی مشارکت‌کنندگان، بازبینی همتای پژوهشی، ثبت یادداشت‌های تأملی، توصیف غنی بافت پژوهش و نگهداری

مسیر تصمیم‌گیری تحلیلی استفاده شد. معیارهای اعتماد‌پذیری بر اساس منطق Lincoln و Guba شامل اعتبار‌پذیری، انتقال‌پذیری، وابستگی و تأیید‌پذیری در نظر گرفته شد. (Lincoln & Guba, 1985) همچنین در گزارش تحلیل تماتیک، توصیه‌های Nowell و همکاران برای شفافیت فرایند کدگذاری، مستندسازی تصمیم‌ها و پیوند روشن میان داده و مضمون رعایت گردید. (Nowell et al., 2017)

یافته‌ها

از میان ۱۸ مشارکت‌کننده، سن زنان بین ۲۷ تا ۴۶ سال بود. بیشترین فراوانی مربوط به گروه سنی ۳۱ تا ۳۵ سال با ۷ نفر بود؛ ۴ نفر در گروه ۲۷ تا ۳۰ سال، ۵ نفر در گروه ۳۶ تا ۴۰ سال و ۲ نفر در گروه ۴۱ تا ۴۶ سال قرار داشتند. از نظر مدت ازدواج، ۵ نفر بین ۳ تا ۵ سال، ۸ نفر بین ۶ تا ۱۰ سال و ۵ نفر بیش از ۱۰ سال سابقه زندگی مشترک داشتند. از نظر وضعیت تحصیلی، ۳ نفر دارای مدرک کارشناسی، ۱۱ نفر دارای مدرک کارشناسی ارشد و ۴ نفر دارای مدرک دکتری یا دانشجوی دکتری بودند. از نظر وضعیت اشتغال، ۱۰ نفر شاغل، ۵ نفر خانه‌دار و ۳ نفر در وضعیت اشتغال پاره‌وقت یا دورکاری قرار داشتند. ۱۱ نفر دارای فرزند و ۷ نفر بدون فرزند بودند. از نظر نوع سکونت، ۶ نفر در خانه مستقل اما نزدیک به خانواده همسر، ۹ نفر در خانه مستقل و ۳ نفر در دوره‌هایی از زندگی مشترک تجربه سکونت با خانواده همسر یا در مجاورت نزدیک آنان را داشتند. تحلیل داده‌ها به استخراج ۱۲۷ کد اولیه، ۱۸ زیرمضمون و پنج مضمون اصلی منجر شد: حل‌شدن تدریجی خود در نقش همسری، تعلیق خواسته‌ها و آرزوهای شخصی، نظارت هنجاری خانواده و فرهنگ بر زن متأهل، کاهش عاملیت در تصمیم‌گیری‌های فردی و زناشویی، و تلاش برای بازیابی خود گمشده.

حل‌شدن تدریجی خود در نقش همسری: نخستین مضمون اصلی نشان‌دهنده تجربه‌ای بود که در آن مشارکت‌کنندگان احساس می‌کردند نقش همسری به تدریج سایر ابعاد هویت آنان را در خود جذب کرده است. این فرایند معمولاً ناگهانی نبود؛ زنان بیان می‌کردند که در سال‌های نخست ازدواج، برای سازگاری، جلوگیری از تنش یا اثبات توانایی خود به‌عنوان «همسر خوب»، بخشی از خواسته‌های فردی خود را کنار گذاشته‌اند، اما با گذشت زمان این کنارگذاشتن به یک الگوی پایدار تبدیل شده است. یکی از مشارکت‌کنندگان ۳۴ ساله گفت: «اولش فکر می‌کردم طبیعی است که آدم بعد از ازدواج کمتر برای خودش وقت بگذارد، ولی بعد دیدم همه چیزم شده برنامه‌های خانه و همسرم. انگار من فقط وقتی معنا داشتم که برای زندگی مشترک کاری انجام بدهم.» مشارکت‌کننده دیگری اظهار کرد: «قبل از ازدواج آدم مستقلی بودم، کلاس می‌رفتم، سفر دوستانه می‌رفتم، برای خودم تصمیم می‌گرفتم. الان اگر بخواهم یک کار شخصی انجام بدهم، باید اول ببینم با نقش همسری‌ام تضاد دارد یا نه.» این مضمون شامل زیرمضمون‌های «اولویت دائمی زندگی مشترک بر خود»، «تعریف ارزشمندی از طریق رضایت همسر»، «کاهش زمان شخصی» و «جایگزینی هویت فردی با نقش مراقبتی» بود. در این تجربه، نقش همسری نه بخشی از هویت، بلکه معیار اصلی سنجش ارزشمندی زن می‌شد.

تعلیق خواسته‌ها و آرزوهای شخصی: دومین مضمون به تجربه تعلیق یا به‌تعویق‌افتادن خواسته‌های فردی مربوط بود. بسیاری از مشارکت‌کنندگان بیان کردند که پس از ازدواج، برنامه‌های تحصیلی، شغلی، هنری یا حتی علایق روزمره آنان به حاشیه رفته است. این تعلیق

همیشه به شکل منع مستقیم از سوی همسر نبود؛ گاهی از طریق فشارهای ضمنی، احساس گناه، کمبود زمان، مسئولیت‌های خانوادگی یا ترس از قضاوت دیگران رخ می‌داد. زنی ۳۷ ساله گفت: «هیچ‌کس مستقیم نگفت ادامه تحصیل نده، ولی آنقدر همه چیز خانه روی دوش من بود که خودبه‌خود رها کردم. بعد از چند سال دیدم از آن آدمی که هدف داشت فقط یک خاطره مانده.» مشارکت‌کننده دیگری توضیح داد: «همسر من گفت هر کاری دوست داری بکن، ولی وقتی کاری برای خودم می‌کردم، فضای خانه سنگین می‌شد. کم‌کم یاد گرفتم نخواهم.» در این مضمون، فرسایش هویت با «خاموش کردن خواسته‌ها» همراه بود. زنان نه تنها از برخی اهداف فاصله گرفته بودند، بلکه گاهی توانایی خواستن نیز در آنان تضعیف شده بود. زیرمضمون‌های این بخش شامل «رهاکردن مسیر شغلی»، «تعویق تحصیل و رشد شخصی»، «احساس گناه از خودمراقبتی» و «فراموشی علایق پیشین» بود.

نظارت هنجاری خانواده و فرهنگ بر زن متأهل: سومین مضمون بیانگر نقش بافت خانوادگی و فرهنگی در فرسایش هویت بود. مشارکت‌کنندگان تجربه می‌کردند که پس از ازدواج، رفتار آنان دائماً از منظر «زن متأهل بودن» ارزیابی می‌شود. این نظارت فقط از سوی همسر نبود، بلکه خانواده همسر، خانواده خود، اطرافیان و گاهی شبکه‌های اجتماعی نیز در بازتولید آن نقش داشتند. یکی از زنان ۳۰ ساله گفت: «بعد از ازدواج انگار همه درباره من حق نظر پیدا کردند؛ چه بپوشم، کجا بروم، با چه کسی رفت‌وآمد کنم، چقدر بخندم، چقدر کار کنم. قبل از ازدواج همین کارها عادی بود، بعد از ازدواج شد نشانه خوب یا بد بودن من.» مشارکت‌کننده‌ای دیگر بیان کرد: «همیشه می‌گفتند زن زندگی باید کوتاه بیاید. هیچ‌وقت کسی نمی‌پرسید خودت چه می‌خواهی؛ فقط می‌گفتند زندگی‌ات را حفظ کن.» این مضمون شامل زیرمضمون‌های «قضاوت درباره رفتار زن متأهل»، «انتظار سازگاری یک‌طرفه»، «مداخله خانواده‌ها در مرزهای زوجی» و «ترس از برچسب خودخواهی» بود. در اینجا فرسایش هویت در سطحی فراتر از رابطه دو نفره شکل می‌گرفت و به شبکه‌ای از انتظارات اجتماعی پیوند می‌خورد.

کاهش عاملیت در تصمیم‌گیری‌های فردی و زناشویی: چهارمین مضمون به احساس کاهش قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری اشاره داشت. مشارکت‌کنندگان بیان می‌کردند که بسیاری از تصمیم‌های فردی آنان، از اشتغال و پوشش گرفته تا رفت‌وآمد، فرزندآوری، نحوه خرج کردن درآمد و رابطه با خانواده، در چارچوب رضایت همسر یا خانواده‌ها تعیین می‌شود. زنی ۴۱ ساله گفت: «من شاغلم و درآمد دارم، ولی برای خرج کردن پول خودم هم توضیح می‌دهم. این توضیح‌دادن‌های مداوم آدم را کوچک می‌کند.» مشارکت‌کننده دیگری گفت: «بزرگ‌ترین تغییر بعد از ازدواج این بود که تصمیم‌های من دیگر تصمیم من نبود. همه چیز باید مذاکره می‌شد، ولی در عمل مذاکره یعنی من آنقدر توضیح بدهم تا یا منصرف شوم یا اجازه بگیرم.» در این مضمون، زنان کاهش عاملیت را نه صرفاً به معنای سلطه آشکار، بلکه به معنای فرسودگی ناشی از پاسخ‌گویی دائمی، نیاز به تأیید و محدود شدن حق انتخاب تجربه می‌کردند. زیرمضمون‌های این بخش شامل «اجازه‌محوری پنهان»، «توضیح‌دادن دائمی برای انتخاب‌های شخصی»، «کاهش استقلال مالی و حرکتی» و «تصمیم‌گیری نامتوازن در رابطه» بود.

تلاش برای بازیابی خود گمشده: پنجمین مضمون نشان می‌داد که تجربه فرسایش هویت الزاماً به انفعال کامل منجر نشده است. بسیاری از زنان پس از دوره‌ای از سردرگمی، خستگی یا ناراضی، تلاش‌هایی برای بازسازی خود آغاز کرده بودند. این تلاش‌ها شامل بازگشت به

تحصیل، شروع درمان فردی یا زوج‌درمانی، ایجاد مرز با خانواده‌ها، بازسازی روابط دوستانه، پیگیری فعالیت‌های شخصی، مذاکره دوباره با همسر و نام‌گذاری تجربه خود بود. یکی از مشارکت‌کنندگان گفت: «وقتی فهمیدم ناراحتی‌ام فقط از همسر نیست، از گم‌شدن خودم است، تازه توانستم درباره‌اش حرف بزنم.» دیگری بیان کرد: «من یاد گرفتم اگر برای خودم وقت بگذارم، به معنی دوست‌نداشتن خانواده‌ام نیست. این را خیلی دیر فهمیدم.» در این مضمون، بازبازی هویت به معنای خروج از ازدواج نبود، بلکه تلاش برای ساختن نوعی تعادل میان تعلق و فردیت بود. زیرمضمون‌های آن شامل «نام‌گذاری تجربه فرسایش»، «بازگشت به علایق شخصی»، «مرزبندی با نقش‌های فرساینده»، «مطالبه گفت‌وگو با همسر» و «بازتعریف همسری بدون حذف فردیت» بود.

بحث و نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر تحلیل تماتیک تجربه زیسته زنان از فرسایش هویت فردی پس از ازدواج بود. یافته‌ها نشان داد که فرسایش هویت در تجربه زنان شرکت‌کننده، فرایندی تدریجی، چندلایه و رابطه‌مند است که از طریق پنج مضمون اصلی شکل می‌گیرد: حل‌شدن تدریجی خود در نقش همسری، تعلیق خواسته‌ها و آرزوهای شخصی، نظارت هنجاری خانواده و فرهنگ بر زن متأهل، کاهش عاملیت در تصمیم‌گیری‌های فردی و زناشویی، و تلاش برای بازبازی خود گمشده. این نتایج نشان می‌دهد که فرسایش هویت پس از ازدواج را نمی‌توان صرفاً پیامد تعارض زناشویی یا ضعف فردی دانست؛ بلکه این تجربه در تقاطع نقش‌های جنسیتی، ساختار قدرت در خانواده، انتظارات فرهنگی، کیفیت گفت‌وگوی زوجی و میزان امکان خودمختاری در رابطه ساخته می‌شود.

در مضمون نخست، یعنی حل‌شدن تدریجی خود در نقش همسری، زنان تجربه کردند که نقش همسری به تدریج به هویت مسلط آنان تبدیل شده است. این یافته با دیدگاه Soulsby و Bennett همسو است که نشان دادند ازدواج می‌تواند موجب گذار از «من» به «ما» شود، اما این گذار در برخی شرایط با شخص‌زدایی و چالش برای هویت خصوصی همراه است. (Soulsby & Bennett, 2017) در پژوهش حاضر نیز مسئله اصلی شکل‌گیری «ما» نبود، بلکه حذف تدریجی «من» در دل این «ما» بود. از منظر نظریه هویت، چنین تجربه‌ای را می‌توان نوعی اختلال در تداوم روایت خود دانست؛ یعنی زن احساس می‌کند نسخه‌ای که اکنون از او در ازدواج فعال است، با گذشته، علایق و آرزوهای او پیوند کافی ندارد. این یافته همچنین با مطالعه Mirkazem و همکاران درباره الگوهای هویت زوجی زنان تهرانی قابل تبیین است؛ آنان نشان دادند که الگوی هویت زوجی مشارکتی زمانی مطلوب است که در آن هم هویت شخصی و هم هویت مشترک امکان ظهور داشته باشند (Mirkazem et al., 2024). در مقابل، هنگامی که همسری با خودفداگری افراطی و کاهش سهم فردی همراه شود، رابطه ممکن است ظاهراً پایدار اما از نظر هویتی فرساینده باشد.

مضمون دوم، تعلیق خواسته‌ها و آرزوهای شخصی، نشان داد که فرسایش هویت اغلب از طریق کنار گذاشتن تدریجی اهداف فردی رخ می‌دهد. زنان شرکت‌کننده الزاماً با منع آشکار مواجه نبودند؛ بلکه فشارهای ضمنی، مسئولیت‌های خانگی، احساس گناه و انتظار سازگاری باعث می‌شد برنامه‌های شخصی خود را به تعویق بیندازند. این یافته با نظریه خودمختاری در روابط عاشقانه همخوان است Hadden. و همکاران تأکید

می‌کنند که خودمختاری رابطه‌ای زمانی شکل می‌گیرد که فرد حضور در رابطه را با خود واقعی خود یکپارچه بداند و نه محصول فشار یا نیاز به اثبات ارزشمندی (Hadden et al., 2015). بر اساس یافته‌های پژوهش حاضر، زنانی که خواسته‌های خود را برای حفظ آرامش رابطه یا پرهیز از قضاوت پنهان می‌کردند، رابطه را نه به‌عنوان فضایی برای رشد دوطرفه، بلکه به‌عنوان فضایی برای انصراف از خود تجربه می‌کردند. این وضعیت می‌تواند به کاهش انگیزش، احساس بی‌هدفی و فاصله‌گرفتن از هویت پیشین منجر شود.

مضمون سوم، نظارت هنجاری خانواده و فرهنگ بر زن متأهل، نشان داد که تجربه فرسایش هویت صرفاً درون رابطه زوجی رخ نمی‌دهد، بلکه توسط خانواده‌ها و فرهنگ نیز تقویت می‌شود. زنان بیان کردند که پس از ازدواج، رفتار آنان دائماً با معیارهای «زن خوب»، «همسر سازگار» و «زن زندگی» سنجیده می‌شود. این یافته با پژوهش‌های مربوط به نقش‌های جنسیتی و رضایت زناشویی همسو است (Saeedi, 2024). نگرش‌های جنسیتی و سبک‌های هویت با رضایت زناشویی مرتبط‌اند و نگرش برابرطلبانه می‌تواند با رضایت بالاتر همراه باشد (Saeedi, 2024). در پژوهش حاضر، نقش‌های سنتی نه‌فقط رضایت، بلکه احساس هویت فردی را نیز تحت تأثیر قرار داده بودند. هنگامی که زن پیوسته از منظر انتظارات فرهنگی ارزیابی می‌شود، ممکن است برای جلوگیری از برچسب‌هایی مانند خودخواه، ناسازگار یا بی‌تعهد، بخش‌هایی از خود را سرکوب کند. بنابراین، فرسایش هویت در اینجا محصول درونی‌سازی قضاوت اجتماعی است.

مضمون چهارم، کاهش عاملیت در تصمیم‌گیری‌های فردی و زناشویی، نشان داد که زنان حتی در مواردی که از نظر تحصیلی یا شغلی توانمند بودند، در بسیاری از تصمیم‌ها نیازمند توضیح، توجیه یا کسب رضایت بودند. این یافته با ادبیات خودمختاری و رابطه‌مندی قابل توضیح است. Kluwer و همکاران نشان می‌دهند که رابطه سالم نیازمند تعامل میان خودمختاری و تعلق است، نه حذف یکی به نفع دیگری (Kluwer et al., 2020). در پژوهش حاضر، کاهش عاملیت زمانی رخ می‌داد که تعلق زناشویی به معنای کاهش حق تصمیم‌گیری فردی تفسیر می‌شد. همچنین یافته حاضر با پژوهش Delshad و همکاران درباره شکاف‌های هویت زوجی در زنان متأهل آشفته همسو است؛ آنان نشان دادند عواملی مانند شکست ارتباطی، فقدان درک همدلانه، احساس ناایمنی و ناراضی‌تبی فراگیر در شکل‌گیری شکاف هویت زوجی نقش دارند (Delshad et al., 2023). در مطالعه حاضر نیز کاهش عاملیت غالباً با ضعف گفت‌وگوی همدلانه و نبود فضای امن برای بیان خواسته‌های فردی همراه بود.

مضمون پنجم، تلاش برای بازیابی خود گمشده، نشان داد که زنان در برابر فرسایش هویت صرفاً منفعل نبودند. آنان پس از آگاهی از تجربه گم‌شدن خود، تلاش می‌کردند مرزهای جدیدی بسازند، علایق شخصی را احیا کنند و با همسر درباره نیاز به فردیت گفت‌وگو کنند. این یافته از منظر نظریه روایی هویت قابل تبیین است؛ زیرا بازیابی خود مستلزم بازنویسی روایت زندگی و اتصال دوباره گذشته، حال و آینده است (McAdams, 2001). همچنین با ادبیات زوج‌درمانی همسو است که بر ضرورت تمایز یافتگی، گفت‌وگوی امن و مذاکره نقش‌ها تأکید می‌کند. نکته مهم آن است که در پژوهش حاضر، بازیابی هویت به معنای نفی ازدواج نبود؛ بلکه زنان به دنبال رابطه‌ای بودند که در آن بتوانند همسر باشند، اما فقط همسر نباشند. این یافته با نگاه خودمختاری در رابطه نیز سازگار است، زیرا نشان می‌دهد تعهد سالم زمانی پایدارتر است که با انتخاب آگاهانه و امکان رشد فردی همراه باشد، نه با حذف تدریجی خود.

از نظر تبیین روان‌شناختی، یافته‌ها نشان می‌دهد که فرسایش هویت فردی پس از ازدواج می‌تواند از سه مسیر اصلی رخ دهد. مسیر نخست، مسیر نقش است؛ یعنی زن به تدریج خود را از طریق ایفای نقش همسری، مراقبتی و خانوادگی تعریف می‌کند و سایر نقش‌ها از اولویت خارج می‌شوند. مسیر دوم، مسیر قدرت است؛ یعنی تصمیم‌گیری‌ها، مرزها و منابع در رابطه به گونه‌ای توزیع می‌شوند که زن برای انتخاب‌های فردی خود نیازمند تأیید بیرونی می‌شود. مسیر سوم، مسیر معنا است؛ یعنی زن در روایت زندگی خود احساس می‌کند آرزوها و خواسته‌هایش دیگر جایگاه روشنی ندارند. این سه مسیر با یکدیگر تعامل دارند و می‌توانند به احساس بیگانگی از خود، خستگی روانی، کاهش شادی فردی و نارضایتی پنهان از رابطه منجر شوند.

از نظر بافت فرهنگی، نتایج پژوهش نشان داد که تهران به‌عنوان شهری مدرن و در حال گذار، همزمان حامل الگوهای جدید فردیت و الگوهای سنتی همسری است. بسیاری از زنان مشارکت‌کننده تحصیل کرده و برخی شاغل بودند، اما تحصیلات و اشتغال به‌تنهایی مانع فرسایش هویت نشده بود. این نکته اهمیت زیادی دارد، زیرا نشان می‌دهد توانمندی فردی زمانی به حفظ هویت کمک می‌کند که در رابطه زناشویی و شبکه خانوادگی نیز به رسمیت شناخته شود. اگر زن از نظر بیرونی شاغل و تحصیل کرده باشد، اما در سطح رابطه‌ای همچنان مسئول اصلی سازگاری، مدیریت عاطفی و عقب‌نشینی از خواسته‌ها تلقی شود، فرسایش هویت همچنان ممکن است رخ دهد.

از نظر کاربردی، یافته‌ها بیانگر ضرورت توجه زوج‌درمانگران به شکایت‌هایی است که ممکن است در ظاهر مبهم باشند؛ مانند «دیگر خودم نیستم»، «احساس خفگی می‌کنم»، «نمی‌دانم چه می‌خواهم» یا «زندگی‌ام فقط مسئولیت شده است». این عبارات باید به‌عنوان نشانه‌هایی از بحران هویت فردی در بستر ازدواج جدی گرفته شوند. تمرکز صرف بر کاهش تعارض یا افزایش مهارت ارتباطی کافی نیست؛ درمانگر باید بررسی کند که در رابطه، چه کسی بیشتر از خود می‌گذرد، چه کسی بار ذهنی و عاطفی بیشتری حمل می‌کند، چه کسی کمتر حق انتخاب دارد و چگونه می‌توان میان فردیت و تعلق تعادل ایجاد کرد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

موازین اخلاقی

در تمامی مراحل پژوهش حاضر اصول اخلاقی مرتبط با نشر و انجام پژوهش رعایت گردیده است.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در انجام این پژوهش ما را همراهی کردند تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

References

- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101. <https://doi.org/10.1191/1478088706qp0630a>
- Curran, M. A., McDaniel, B. T., Pollitt, A. M., & Totenhagen, C. J. (2015). Gender, emotion work, and relationship quality: A daily diary study. *Sex Roles*, 73(3–4), 157–173. <https://doi.org/10.1007/s11199-015-0495-8>
- Delshad, F., Naderi-Nobandegani, Z., & Zarei-Mahmoodabadi, H. (2023). Qualitative study of couple identity gaps in disturbed married women. *International Journal of Behavioral Sciences*, 17(2), 106–112. <https://doi.org/10.30491/IJBS.2023.376754.1882>
- Erikson, E. H. (1968). *Identity: Youth and crisis*. W. W. Norton.
- Hadden, B. W., Rodriguez, L. M., Knee, C. R., & Porter, B. (2015). Relationship autonomy and support provision in romantic relationships. *Motivation and Emotion*, 39(3), 359–373. <https://doi.org/10.1007/s11031-014-9455-9>
- Hochschild, A. R., & Machung, A. (1989). *The second shift: Working families and the revolution at home*. Viking.
- Kluwer, E. S., Karremans, J. C., Riedijk, L., & Knee, C. R. (2020). Autonomy in relatedness: How need fulfillment interacts in close relationships. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 46(4), 603–616. <https://doi.org/10.1177/0146167219867964>
- Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic inquiry*. Sage.
- Marcia, J. E. (1966). Development and validation of ego-identity status. *Journal of Personality and Social Psychology*, 3(5), 551–558. <https://doi.org/10.1037/h0023281>
- McAdams, D. P. (2001). The psychology of life stories. *Review of General Psychology*, 5(2), 100–122. <https://doi.org/10.1037/1089-2680.5.2.100>
- Mirkazem, N. S., Esmaili, M., & Dehdast, K. (2024). Couple identity patterns of Tehrani women: A qualitative study. *Journal of Psychological Science*, 23(140), 87–105. <https://doi.org/10.61186/jps.23.140.87>
- Nowell, L. S., Norris, J. M., White, D. E., & Moules, N. J. (2017). Thematic analysis: Striving to meet the trustworthiness criteria. *International Journal of Qualitative Methods*, 16(1), 1–13. <https://doi.org/10.1177/1609406917733847>